

## گوته شاعر بزرگ آلمانی

COETHE

بقلم هوشیار شیرازی

(۷)

ندارد و نویسنده «رمان» اخلاقی «ویلهم» —  
 مایستره که مراحل تعلیم و تربیت یک جوان را  
 در آن شرح میدهد و نویسنده کتاب «حقیقت  
 و تصور» که متضمن قسمتی از شرح حال  
 زندگانی اوست و شاعر صدها غزلیها و قصیده  
 های شیرین و زبده و نویسنده ده هزار مکتوب  
 سروپادار و پر معنی در مدت عمر، خود را  
 از شعرای گمنام ایرانی کمتر میداند و یکی از  
 دوستانش میگوید: «ایرانیها هزاران نویسنده  
 و شاعر را در غربال تنقید بیخندند. هفت تن  
 از آنها که درشت تر از همه بودند در توی غربال  
 مانده و ایرانیان آنها را باستادی برگماشتند و  
 در میان آنها آنکه از محک تجربه ایرانیها تمام  
 عیار بیرون نیامده اند عجبوه هائی بوده اند  
 که من و امثال من شاید از آنها کمتریم.  
 اما همین «گوته» فروتنی که از شدت  
 خفض جناح دارد در مقابل شعرای گمنام خیالی  
 ما نیست می شود علاوه بر اینکه یکی از نوابغ  
 شعر بود در باب خم شدن و شکسته شدن  
 شعاع و تجربه نور و وجود رنگها نظریاتش  
 دارد که از نقطه نظر شاعر و صنعتگر و نقاش  
 قابل توجه است و بدین واسطه خدمت بزرگی

در سال ۱۷۸۷ همین نظریه را در مورد  
 نباتات بکار برد و دید که نباتات هم همه جز  
 برگ چیز دیگری نبوده اند و ریشه و تنه و برگ و  
 گل و حتی الیاف در میان گل یعنی عضو  
 تناسلی نباتات همه مسخ یا تغییر شکل همان  
 برگ هستند و برای این تحقیقات نیز «سالون»  
 بزرگی حاوی انواع و اقسام نباتات که از  
 نقاط مختلفه زمین طلبیده بود جمع کرده  
 است.

یک «لابراتوار» فیزیک دارد که مخصوص  
 تحقیقات رشته علم النور بوده. انسان وقتیکه  
 این اطاقها و آلات و ادوات و سکه های  
 عتیق و ظروف چینی و مجسمه های بیشمار  
 و پرده های نقاشی را می بیند بهیهوت میشود که  
 این مرد چه کرده و چه بوده.

تا با آخر عمر خیال میکرد که کار عمر  
 او راجع برشته فیزیک و علم النور می باشد  
 و کمتر خودش را شاعر میدانست و حتی شاعر  
 درام «فاوست» که در آن مانند گلستان ما  
 کلامی و سطری و مضمونی بی لطف پیدا  
 نمیشود و شاعر «ایفینگتیه» که در نازکی  
 فکر و دقت احساسات و پختگی معانی تالی

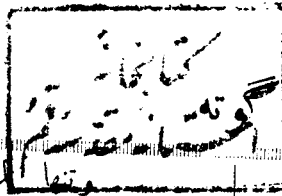
تحت عنوان « محمد » سروده که خود دلیل باهری برپاکی فکر اوست . با آنکه او درام « محمد » « ولتر » را آلمانی ترجمه کرده است باز دستگیر و دامنگیر فکر تنک و بسته و اظهارات مسخره آمیز و طبع کنایه گوی و شکر خند پر معنای شاعر فرانسوی نشده و هر جا که خورشید حقیقت طالع میشد و در هر ناصیه ای که ستاره بزرگی مشاهده میکرد ، بآن متوجه میشد ، درس عبرت و پند و نصیحت میگرفت و او را در نزد وجدان خود گرامی میداشت .

در ایامی که ناپلئون وطن او را زیر و رو کرده بود و سرنیزه های ملل اروپا بطرف ناپلیون متوجه بود « گوته » او را قدرت آسمانی میانگاشت و ناپلیون را از جمله پهلوانان تاریخ میشمرد و حتی هموطنان او باو ملامت میکردند و دشمنان او نسبت خیانت میدادند و همین حس تقدیر و باز چشمی بود که در ناپلیون نیز تاثیر کرده و در شهر « ارفورت » پس از آنکه « گوته » شصت ساله نویسنده « ورتتر » جوان را بنزد خود خواند و با او در باب « ورتتر » نظریات و حتی انتقادی چند رد و بدل کرد و بعد از آنکه « گوته » ساعت خود را بیرون آورده و با نهایت مروتی گفت : « وقت توقف من گذشته » و بمناسبت گرفتاری که داشت عذر خواست و برفت ، ناپلیون با طرفیان خود گفت « مرد این است ! »  
Voilà un homme و حس می کرد

رشته علم الروح کرده است . گوته تا با آخر عمر برخلاف نظریه فیزیکی دان معروف انگلیسی « نیوتن » ( Neuton ) بود و عقیده داشت که نور از اشعه مختلفه اللون ترکیب نشده و آنچه را که ما در منشور محل الضیاء می بینیم و حالتی که در نور پیدا میشود راجع بنور نیست و مربوط بمحل و مورد و پیش و پس نور و بالاخره اثر « فیزیولوژی » چشم ماست و درین باب نظریاتی دارد که شرح آن از دائره این مختصر خارج است و ازین رو نیز از تحقیقات او در علم الجو و علم الاحجار و معادن میگذریم .

« گوته » دوستدار مقصود از این شرح بلا شرط بزرگی آن بود که مجسم کنیم چگونه این حکیم و شاعر بزرگ در عمر هشتاد و اند ساله خود عالم قدیم و جدید ، احساس و عقل ، حتی شرق و غرب را در خود جمع کرد و چندر وسعت صدر و آزادی فکر داشت و چگونه در برابر ادیان و ملل و امم دیگر بانظر اعتبار و حقیقت جوئی می نگریست و همه را « تغییر شکل » و تجلی یک حقیقت واحد میدهد :

سه نگردد بر شمش از او را  
پرنیان خوانی و حریر و پوند ،  
و خالی از هر تعصب و تصنع بدیانت  
اسلام توجه میکرد و پیغمبر عربی را بینهایت بزرگ میداشت و غزلی در مدیحه حضرت در



که بر فرض اینکه همه جا بتواند آمر و حکمفرما

صفت میسازد:

من نیز مانند تو در سر زمین آفتاب

مفتون شاهد کلعداری بوده .

وزمانی چند در مدرسه عشق تحصیل

مقاماتی کرده ام .

و در سالهای آخر عمر خود کم کم

عهد پیری «گوته» مارا نیز صوفی منش کرده

بود و بانظری که در طبیعت داشت و اطلاعاتی

که از هر رشته بدست آورده بود باز استعداد

فعال این مرد بزرگ آرام نگرفته و از بزرگان

ما کسب فیض میکرد و بخود نام حاتم گذاشته

و با زلیخای جوانی «ماریانه» نام نظر بازی

می کرد و بالاخره محصول این دلدادگی و

عشقبازی مجموعه ای شد از تراجم و اقتباسات

فکری که از مشرق زمین و بخصوص از گلزار

ادبیات فارسی فراهم آورده بود و آنرا «الدیوان

الشرقی للمؤلف الغربی» نامیده اشعار دیوان او

غالباً در رسیدگی فکر و پختگی بانظم درام

فاوست که در دو قسمت تألیف شده است

دریک ردیف است و در هر دو خلاصه تجربیات

زندگانی و مواعظ و نصایح شاعر بزرگوار

آلمانی مندرج است . و درین دوائر و تألیف

که یکی از آنها بمفاخر فکر و روح وطن ما

ایران مربوط است آنچه را که در راه کمال

نفس بکار آید مجسم و مبرهن ساخته است .

**نتیجه** — کمال نفس در نزد «گوته

باشد اینجا کمیت شجاعت لنگ و سر اطاعت

باید برآستان داشته باشد . از برای اینکه

اهمیت مسئله روشن بشود باید گفت که در شهر

«ارفورت» چهارپادشاه و چهل وهشت امیر

بزرگ و کوچک در خدمت ناپلیون کمر بسته

بودند و همه برای او کان لم یکن بودند مگر

«گوته» که تنها مرد بود .

گوته در برابر ادبیات خارجی و اقوام

دیگر مخصوصاً نسبت بمفاخر ما نیز میان

ارادت بسته و خواجه مارا استاد و مراد و برادر

طریق می خواند و در غزلی می گوید :

حافظ ! خویش را با تو سنجیدن و

و با آهنین بازو پنجه کردن نشان دیوانگی

است .

اگرچه کشتی طبع در سرباد می اندازد و

یر سر موج میرود .

و بادبان تصور شکم پیش می کند و

اوج می گیرد .

اما کشتی فکر من در بحر معنی تو چون

تخته پاره ایست .

در خلال نعمات روان تو ماء معین

جریان دارد .

و دریای آتشین تصورات شاعرانه تو

منظره ای جوشان و درخشان .

آتش جذبه تو وجود تفتیده من را

در می کشد .

انسان میتواند هم استفاده ببرد و هم استفاده بدهد ، هم از مراتب جسم و تن و هم از عوالم روح و روان لذت ببرد بدون آنکه یکی از دو کفه ترازوی وجود نیز بچربد . بفرض اینکه چند روزی جسم و تن مانند توسن رایضی ناشده چمرشی کند و اضطراب نشان دهد هیچ عیب ندارد و حتی عین حکمت و لطف پروردکار است . يك شرط که در ضمن نیز مخز و جوهر آدمیت را پرورش داده که مانند چرخ دوار و وزنه‌ای کشتی وجود انسانی را در روی امواج خروشان جهان اداره کند و اگر کوه کوه موج شهوت و آرزوی کشتی وجود ما را از پهلوئی بپهلوی میاندازد آنرا تعدیل کرده و از پهلوئی که حکم غرق شدن را دارد نجات دهد . کشتی بهره‌لو بیفتد فرو میرود .

يك فرد یا يك ملت نیز حال کشتی را دارد . بهر طرف زیاد تمایل کند در قعر امواج بدبختی فرو خواهد نشست . بیقیدی و فقدان صفات پسندیده و فرنگی مآبی قبح برای ما همان قدر بنیان کن است که درویشی و بیفکری چندین صدساله خانه برانداز بود .

«گوته» یکی از پهلووانان داستان زندگی است که همیشه توانسته است نفس خود را در حال تعدیل نگاه بدارد و دل و سر را بهم راه دهد و مزایای عقل و حس را خوب بهم به پیوندد . و آفاق و انفس را با تزدبان بینش بیکدیگر مربوط سازد .

مونیخ — ۲۲ ماه مارس ۱۹۳۲

صدمین سال مرك و گوته ،

چهار تکبیر زدن بر هر دو دنیا و انقطاع از ماسواینا بر مفهوم ما نیست . این فکر بدان ماند که بجای باین دلیل که چون قدرت و تمکین پدر ندارد ترك زندگانی کند . این فکر نهایت جسارت و شاهد بر عدم معرفت است که چون خدای عز و جل قویست ، قدیر است و باقی است و چون ما ضعیفیم و مستمندیم و فانی ایم پس باید هر کدام در کنج غاری اعتکاف نموده و اسم بیحالی و سستی را درویشی و ریاضت گذاشته و یا آنکه بکلی لاابالی و هرزه گرد و هرجائی شده و کلاه را کج گذاشته و آهنگ دنیا دو روز است ، ساز کنیم . حاشا و کلا ! این هر دو طریقه مذموم است و متأسفانه در وطن ما هر دو موجود و آنچه در میان ما وجود ندارد حقیقت کلام آسمانی ، کل یوم هو فی شان ، و مزج فکر و عمل میاشد . هستی بهترین و شریفترین نعمتی است که می توان تصور نمود و جهان هستی بهترین و خوشترین نقطه ایست که میتوان در آن زیست کرد چشم بی رمد و سر بی یاد و دماغ حاضر لازم است تا انسان بداعت جهان را ببیند و لذت هستی را آنطور که سزااست بچشد . خلقت انسان طوری است که می توان ضد و نقیض را در آن جمع کرد . سرطیعت و خدای طبیعت نیز در همین است که عالم وجود را از ضد و نقیض آفریده در صورتیکه تصور دایره مربع ، و گلوله مکعب ، و آهن چوبی ، و امثال آن برای منطبق با انسان ها غیر ممکن است . اما برای واجب هیچ چیز غیر ممکن نیست .